

قیام الدین "قیام"

بخش چهارم

روزهای 7 و 8 ثور بیادام است

به نام آنکه قلم آفرید و به آن قسم یاد کرد

خواننده محترم !

گفته آمدیم که، سردار محمد داود خان، علیه نظام پادشاهی فرزند کاکایش (محمدظاهرشاه) کودتا نمود و حاکمیتی کودتای اش را مستقر ساخت، چهار سال نه ماه و یازده روز در همکاری با جناح پرچم حزب (حدخا) حاکمیت کرد. در 7 ثور 1357 ش رژیم او توسط چند افسر و خورد ظابط اردو (از اعضای مربوط حزب دموکراتیک خلق افغانستان) سرنگون گردید و حکومت استبدادی تک حزبی بر مردم حاکم شد. عملکردهای تندروانه و غیر علمی، حاکمیت نوظهور، عصبیان مردم را برانگیخت و همزمان جناح خلق حزب، اعضای رهبری جناح پرچم (حدخا) را از پستهای حزبی و دولتی کنار زد، بدنبال آن تیم حفیظ الله "امین" گروپ نورمحمد "تره کی" را سرکوب نمود و "تره کی" را به قتل رساند. همچنان ببرک "کارمل" و رفقای "پرچمی" او یکجا با گروپ فراری نورمحمد "تره کی" با لشکری نظامی شوروی در افغانستان پیاده گردید، حفیظ الله "امین" و چند تن از یاران نزدیک او را کشتند. ببرک "کارمل" به اتکاء دولت شوراهای رهبری حزب و دولت را بدست گرفت. تشنج و جنگهای که در حاکمیت های قبلی حزب (حدخا) به وجود آمده بود، شدت بیشتر کسب کرد و افغانستان عملاً به صحنه رقابت قدرت های بین المللی و منطقه ی بدل گشت. در اثر تداوم جنگها و تصفیه ی عناصر غیر خودی (حلقات، نیروها، افراد منفرد که دوطرف متخاصم را نیز برفته بودند، حتا بسیاری از عناصر غیرسیاسی و بدون سواد) توسط نیروهای درگیر متخاصم سرکوب و نا بود گردیدند، ده ها هزار انسان آواره، دهها هزار انسان معلول، بی شمار یتیم و بیوه، بخشی وسیع کشور ویران و پای بسا از عناصر تندرو اسلامی به سرزمین کشور آبی ما کشانیده شد.

با تغییر وضع سیاسی و دیدگاه فکری در "مسکو" زمینه های به قدرت رسیدن تدریجی داکتر نجیب الله، نخست در حزب و بعدتر در دولت فراهم گردید. جنگ همچنان با ابعاد گسترده ادامه یافت، توافقات "ژنیو" به ابتکار سازمان ملل متحد، بین دو قدرت جهانی (اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده امریکا) و دولت های پاکستان (به نیابت از گروه های هفتگانه جهادی در کشور پاکستان) و ایران (به نیابت از گروه های هشتگانه مقیم در ایران) به امضا رسید. از مجموع مفاد موافقتنامه مذکور صرف، یک - خروج قوت های شوروی و دو - قطع کمک ها و همکاری دولت شوروی به دولت افغانستان عملی گردید، متباقی مواد موافقتنامه، آگاهانه، هدمندانه و عمدی تحقق نیافت.

جنگ همچنان با بکارگیری و استعمال سلاح های پیشرفته که در اختیار دوطرف نیروهای جنگی (دولت داکترنجیب الله و احزاب و تنظیم های جهادی و غیرجهادی) قرار گرفته بود، بیرحمانه ادامه یافت. کشورها، دولت ها و گروه های که از شرایط جنگ سود جسته بودند به استفاده جوی خویش همچنان ادامه دادند. در چنین شرایط، سرمنشی سازمان ملل متحد "طرح حل سیاسی مساله افغانستان" را با ارایه، پیشنهاد پنج ماده (که بعدها بنام توافقتنامه پنج فقره ی "بین سوان" شهرت یافت و دولت های افغانستان و پاکستان به آن توافق کردند) مطرح ساخت، اما ازجانبی، برخی دول، احزاب، تنظیم ها و حلقاتی در درون دولت شوروی و حزب (حدخا) و دولت داکترنجیب الله، سبوتاج و تخریب گردید.

بازگشت ببرک "کارمل" در ماه سرطان 1370 ش از مسکو به افغانستان و سفرهئیت نماینده گان "تنظیمهای پانزده گانه" مقیم کشورهای پاکستان و ایران به تاریخ 20 تا 24 عقرب 1370 ش، تحت رهبری استاد برهان الدین "ربانی" به مسکو، عملاً در مسیر شکست طرح توافقتنامه پنج فقره ی سرمنشی سازمان ملل - سازماندهی گردیده بود، جداً اثرگزار شد. همچنان دید و وادید، هئیت های جداگانه ی، شورای اجراییه حزب (وطن) اولی با رهبری عبدالوکیل وزیر خارجه

دولت داکترنجیب الله، غرض ملاقات با فرمانده احمدشاه "مسعود" در شهر چهاریکار و دومی با مسئولیت جنرال محمدرفعی معاون رئیس جمهور، جهت مذاکره با گلب الدین "حکمتیار" امیر حزب اسلامی در چهارآسیاب، شکست پلان و پروگرام سرمنشی ملل متحد را بیش از پیش سرعت بخشید.

نشست "جبل السراج" که بخاطر ایجاد شورای مجاهدین افغانستان دایر گردیده بود (که چند روز، بعدتر از جانب احمدشاه "مسعود" عقیم ساخته شد) در جهت بیرون راندن قوت های حزب اسلامی گلب الدین "حکمتیار" و متحدین او که عمده تاً جناح خلق (حدخا) در همکاری با هئیت تحت رهبری جنرال محمدرفعی، آنها (نیروهای غیرمسلح حزب اسلامی) را در برخی از نقاط استراتژییک و مهم شهرکابل جابجا کرده بودند، بکارگرفته شد. اگر از دست های آشکار و پنهانی که از برخی آنها، نام برده شد و در جهت شکست حل سیاسی قضیه افغانستان (طرح ارایه شده "پنج فقره ی" سرمنش ملل که وظیفه تطبیق آن، بدوش نماینده اش آقای "بینن سوان" گذاشته شده بود) دست بکار شده بودند، کارگر نمی افتید و یا حد اقل، حلقاتی داخلی کشور، چه "چپ" و "چه" راست (که نه از راست بودن آنها و نه از چپ بودنشان چیزی فهمیده نشد) منافع حدود جغرافیایی کشور افغانستان و مردم آنرا در نظر می گرفتند، با وجود عدم آماده گی، احزاب و تنظیم های مسلح مطرح در کشور، در ارتباط با تساهل، مدارا، پذیرش و همدیگرفهمی، آنچه که بعد از 8 ثور سال 1371 ش به وقوع پیوست و ادامه یافت، حد اقل این چینی نمی شد، که متأسفانه پیامد سخت دردناک، مصیبتبار و ناگواری را به وجود آورد. شاعری از تبار روزگار، آن حالت را اینگونه به نظم در آورده است :

ما در این شهر نه راحت، نه سکون می بینیم کوچه و قریه پر از آفت خون می بینیم

خارها در ره انسان خردمند ریزند عامیلان را همه در قید جنون می بینیم

(لطیف کریم "استالی")

تاریخ شاهد حاکمیت های قبیلوی (پیشامدرن) با در نظر داشت شرایط زیست عقب افتاده گی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مملو از جفاکاری های حکام، حتا در داخل خانواده ها بوده است، از جمله کورساختن برادر توسط برادر، زندانی نمودن فرزند توسط پدر و برعکس، مانند خانواده های سدوزایی ها و محمد زایی ها که نیاکان ما نظاره گر آن رویدادها بودند. لیک اینجا سوال مطرح میشود (یاشد؟) اینکه آیا کسی و یا کسانی در لابلای اوراق تاریخ جامعه بشری، با چنین مساله تعجب آور و حیرت برانگیز، گاهی برخوردار باشند و حزبی (چون پدیده هست پسامدرن) را سراغ داشته باشند، که اعضای رهبری (عمدتاً اعضای بیروی سیاسی) آن، پی هم علیه یکدیگر، دسیسه و توطئه چیده و دست به کودتاهای حزبی و دولتی زده باشند، یا به کمک دولتی و یا کشوری، یکی، دیگری را، از صحنه سیاسی کنار زده، حتا در پی از بین بردن حیات فزیکتی هم ایدیولوژی خویش، دقیقه شماری کرده باشند و یا آنچنان تشنه بخون هم مسلکان خویش، بی قرار سیماب وار در کمین هم باشند؟

بیائید گذرا و فشرده این مساله را کمی بشگافیم: عزیزان، ببینید (نورمحمد "ترکی" و حفیظ الله "امین" مسئولین طراز اول حزب و دولت)، اعضای رهبری جناح پرچم حزب را از رهبری حزب و دولت چگونه کنار زدند، بدنبال آن حفیظ الله "امین" رهبر سترگ شرق، پدر معنوی، منشی عمومی حزب و رئیس شورای انقلابی را با مهارت "انقلابی گری" گرفتار و با تدبیر، تردستی و هوشیاری تمام بدون احداقل، پرس و پال و بسیار ساده و آسان، او را خفک کرد. همچنان ببرک "کارمل" در پی فرصت می گشت و یکجا با قوت های نظامی اتحاد جماهیر شوروی در کابل پیاده گردید، حفیظ الله "امین" رهبر (حدخا) و دولت را ترور کرد و به اریکه قدرت تکیه زد. در شرایط دیگر، داکترنجیب الله در همکاری "مسکو"، با تحرکات درون حزبی و دولتی، ببرک "کارمل" را بترتیب از هردو پست (حزب و دولت) برتاب کرد و خود صاحب حزب و دولت شد.

زمانی دیگر شهنازخان "نتی" عضو بیروی سیاسی و وزیر دفاع رژیم، علیه داکترنجیب الله دست به کودتا زد، شکست خورد و در پاکستان (که سالها علیه استخبارات، فوج پاکستان، تنظیم های مقیم آنجا، دواتشه جنگیده بود و بسیار

فرزندان سرزمین افغانستان را علیه آنها قومانداده و به کشتن داده بود. همچنان بسیاری از آنها را قربان کرده بود) جای گرفت. در شرایط دیگر، رهبری حزب و دولت توسط قوت‌های جنرال عبدالرشید "دوستم" (عضو کمیته مرکزی حزب وطن) مانع خارج شدن داکترنجیب الله، رئیس جمهور مستعفی (27 حمل 1371 ش) به هندوستان شده و سرانجام بنا به دلایلی خارجی و داخلی، حزب و دولت در صدر، به دو بخش منقسم گردید و هر بخش در ارتباط با روابط تباری، سمتی، زبانی و تباری با دولت‌ها و حلقاتی در خارج از کشور، همچنان با تنظیم‌های مورد نظر خویش در یک اتحاد نا نوشته قرار گرفتند که بعد از زد و خوردهای مسلحانه بیش از هفتاد ساعت، در شهر کابل یک جناح عمدتاً "پرچم" به رهبری بیرک "کارمل" و محمود "بریالی" در همکاری با تشکلهای چون جنبش اسلامی، جمعیت اسلامی، وحدت اسلامی... غلبه حاصل نمود و مجموع مخالف حزبی خویش (در آنوقت) را از حزب کنار زدند.

با تسلط طالبان به کابل بنا به حرفهای تائید نشده، شهنازخان "تنی" عضو سابق بیروی سیاسی حزب در قتل داکترنجیب الله بی نقش نبود فکرمی شود، که جواب، خواننده گان محترم و من-نی و نی - خواهد بود. می بینیم حزب (حدخا و یا وطن) ادعا داشت، که دارای ایدیولوژی مشخص، برنامه و اساسنامه واحد و همچنان سجده گاه معین (مسکو) می باشد، چگونه و به کدام معیار و اصول توانستند، به چنان فعالیت‌های خطرناک، زیانبار، تباہ کن و خونبار دست زنند، هم خود و تکیه گاه (قبله آمال) خود، هم کشور (اگر کشوری داشتند) و هم فرزندان نیاکان سرزمین (اگر سرزمینی داشتند) خویش را بسوی نیستی و تباہی بکشانند. استاد روزگار، همزیست این دوران، به تحقیق درست دیدند و درست گفتند :

شهرت طلبی چند، به هم ساخته اند

چون گرگ گرسنه، در جهان تاخته اند

کردند به زیر پا، هزاران سر و دست

تا گردن شوم خود، بر افراخته اند

(استاد خلیل الله "خلیلی")

با جابجای نیروهای حزب اسلامی در همکاری برخی از اعضای حزب (وطن) و قوت‌های رزمی دولتی به شهر کابل همچنان پیاده شدن نیروهای رزمی عبدالرشید "دوستم" در همکاری مسئولین "گارتیزیون شهر کابل" به تاریخ 26 حمل 1371 ش در میدان هوای کابل و بدنبال آن دخول در شهر مذکور. همچنان انتقال نیروهای جنگی "شورای نظار" به پایتخت، جنگی تمام عیار در نقاط مختلف شهر کابل از تاریخ 4 و 5 ثور 1371 ش آغاز و با اشاراتی از بیرون با شدت هر چه تمام تر ادامه و گسترش یافت. این جنگها ظاهراً بخاطر تصرف پایتخت یا حد اقل داشتن دست بالا در شهر کابل، مصیبت‌های فراوانی را به بار آورد. در نتیجه تداوم برخوردها، قوت‌های حزب اسلامی و متحدین آن از شهر کابل بیرون رانده شدند.

همچنان شاهد بودیم که همزمان با انتقال قدرت و استقرار دولت ممثل اسلامی در 8 ثور 1371 ش (به اساس توافق تنظیم‌های هفتگانه و بدون حضور گروه‌های هشتگانه، مورخ 4 ثور 1371 ش، تحت سرپرستی حکومت پاکستان در همکاری نماینده گان "ریاض" در منطقه "گورنر هوس" پشاور کشور پاکستان) در کابل، بودند از مجاهدانی خداباور دوران جهاد، که از نبردها و جنگ‌های ویرانگر و سرزمین سوز، جان به سلامت برده بودند، سلاح بر زمین گذاشتند و جهاد "فی سبیل الله" را پایان یافته اعلان کردند (من شماری از آنها را میشناسم) و به زندگی عادی خود برگشتند و پی کار و بار شخصی خود شدند. اما با سرآزیر شدن نیروهای رزمی مربوط جبهه‌های تنظیمی و گروه‌های مسلح به شهرها، دارای (بیت المال) حتا اموال شخصی تعدادی از مردم اهالی از شهرها، توسط بسیاری از رهبران، قومندان‌ها و ملیشه‌های که داخل شهرها شده بودند، به غنیمت (گویا) برده شد. تصاویر به غنیمت بردن‌ها را بسیاری از هم میهنان عزیز، از طریق رسانه‌های دیداری تماشا کرده اند، من و شما هم، چنین صحنه‌ها را در شهر و یا شهرهای دیگری به چشم سرمشاهده کرده و به تماشا نشسته بودیم. استاد خلیل الله "خلیلی" زبان گویای ناظرین وقایع آنروزها می شود:

ای مشت گل این غرور بیجای تو چیست ؟ یک بار بخود نگر که معنای تو چیست ؟

با تحویلدهی حکومت از جانب صبغت الله "مجددی" (طبق توافقنامه گروه ها و احزاب افغانستان مقیم خارج در "گورنر هوس" پاکستان) در سرطان سال 1371 ش به استاد برهان الدین "ربانی" بحیث رئیس جمهور موقت، جنگ ها ابعاد تازه کسب نمود. دیری نگذشت با ترور آقایان: سید کریمی، اسمعیل "حسینی"، چمن علی "ابوزر"، "وثیق" که چهار تن از آنها از کادر مرکزی "حزب وحدت اسلامی" بودند، در منطقه "سیلو" کابل، جنگ میان حزب وحدت اسلامی به رهبری استاد عبدالعلی "مزاری" و اتحاد اسلامی به رهبری استاد عبدالرب رسول "سیاف" بوقوع پیوست و با بیرحمی غیر قابل تصور ادامه یافت و در مواردی، برخی از تانک های زرهی نیروهای حکومتی به نفع اتحاد اسلامی وارد محرکه گردید، خسارات و ویرانی مالی و جانی بی سابقه ی از این جنگها، از خود بجا گذاشت. جنگهای مناطق "سیلو"، "افشار" و "چندول" از جمله نقاطیست که بیشتر خرابی مالی و تلفات جانی را متقبل شدند.

قابل یاد آوری می دانم که به روزهای 13 و 14 سرطان 1371 ش اجلاس کمیته مرکزی سازا (س.ا.ز.ا) در آن شرایط ناامن و دشوار در خانه خلیفه "نظر محمد" در شهر مزار شریف دایر گردید. بنا به شرایط آنروزگار، همه اعضای کمیته مرکزی نتوانسته بودند حضور به هم رسانند. اجلاس مذکور با کمیت محدود دایر و بکار خویش پرداخت، از جمله مسایل جهانی، منطقه ی و اوضاع کشور را مورد ارزیابی و تحلیل قرار داد. با در نظر داشت شرایط امنیتی و ناهنجاری های آنزمان و تمایلات و گرایشاتی برخی از اعضای رهبری، کدرها و اعضای سازمان به نیروهای مطرح آن وقت چون: جنبش ملی اسلامی، وحدت اسلامی، جمعیت اسلامی و شورای نظار - اجلاس "ساختار تشکیلاتی" سازمان را از صدر تا ذیل ملغی قرار داد و شورای مرکزی مرکب از 9 عضو را ایجاد و انتخاب نمود. شورای مذکور از میان خویش یک تن را بحیث رئیس و دو تن دیگر را بحیث معاونین خویش انتخاب نمود. اجلاس در بخشی تشکیلاتی تسریع نمود، با فراهم شدن زمینه ها و شرایط مساعد، شوراهای ولایتی و محلی تشکیلات سازمان ایجاد گردد. اولین شورای ولایتی بعد از "انحلال ساختار تشکیلات قبلی سازمان" در ولایت بدخشان با ترکیب سه تن ایجاد و انتخاب گردید. متباقی مسایل مطروحه در اجلاس کمیته مرکزی شهر مزار شریف و موضوعات اجلاس پلینوم وسیع کمیته مرکزی "س.ا.ز.ا" مورخ 3 اسد 1369 ش شهر کابل را که در آن چندتن از اعضای کمیته مرکزی استعفا نمود. در آینده در بخش تجارب "مستقیم و چشمدیدها" خواهم پرداخت.

بار دیگر شهر کابل به بهانه موجودیت قوتهای جنرال عبدالرشید "دوستم" در صف حکومت کابل، توسط حزب اسلامی گلب الدین "حکمتیار" و یاران اش، شهر کابل و مردم آن راکت باران گردید و تلفات جانی بیش از 60000 تن انسان و خسارات مالی فراوانی را به مردم شهر کابل به بار آورد.

با سپری شدن دوره موقت 6 ماهه ریاست جمهوری استاد "ربانی" ظاهراً غرض کسب مشروعیت حاکمیت، شورای "اهل حل و عقد" در 9 جدی 1371 ش دایر گردید و استاد "ربانی" را بحیث رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان انتخاب نمود. این شورا و فیصله های آن، عمده تاً از طرف حزب اسلامی گلب الدین "حکمتیار" و حزب وحدت اسلامی پذیرفته نشد، مناقشات و جنگ ها از سر گرفته شد. در نتیجه هزارها تن شهید و به دوام مهاجرتهای قبلی صدها تن انسان دیگر مهاجر گردید، شماری یتیم، بیوه، معلول را نپرسید، گاهی کسبیت های از حادثات غمبار جنگهای کابل را دیده باشید که انسان از دیدن و تماشای آن صحنه ها عاجز میماند، که چگونه اعضای بدن کودکی، مادری، پدري، خواهری، پسری و یا هموطنی بر شاخه های درختی یا بر سر دیواری، آویزان و یا جسد نیمه جانی بر روی سرک افتیده، دستی التجا دراز بر آسمان دارد و از نیروی غیبی کمک می طلبد. خونهای کشته شده گان و شهدای بی گناه، بی نام و نشان، بسیاری از در دیوار خانه ها و دوکانها را گلگون ساخته، همه جا ماتم، درد، رنج و مصیبت، ناله و فغان است و تفنگ داران بیباک، بی پروا و سبکسر، بجان همدیگر (هموطن خویش) وحتا به مردمان غیر مسلح شلیک نموده از کارکرد خویش چنان لذت می برند گویا دیوی را اسیر ساخته و مجازات اش دارند.

باتاسف جنگ ها صیغه قومی، مذهبی، زبانی، سمتی، نژادی و چهره و قواره را بخود گرفت و هیچ انسانی در سرزمین خود احساس مصئونیت نمی کرد. این مسایل بسیار درناک و غیر قابل باور، اگر ده ها سال بعد، فرزندان نسل امروزی، بکارکردهای پدران خویش مرور کنند یقیناً متوجه خواهندشد و برایشان غیر قابل باور، همزمان وحشت آور خواهد بود و یقیناً بر کارکرد پدران خویش (آنانیکه چنان کاری را انجام دادند) نفرین خواهند فرستاد.

بدین سان همه شاهد بودیم، که قسم خوردن در خانه خداوند (ج)، تعهدات، قول و قرارها، نتوانست جلو جنگ ها را بگیرد، برعکس با تجدید قسم، جنگ های فرسایشی از سرگرفته شد و خونبارتر از گذشته ادامه پیدا کرد. "اقبال" ارجمند همچو حال را دیده و مطابق آن پیغام فرستاد :

زما بر صوفی و ملا، سلامی
که پیغام خدا گفتند ما را
ولی تاویلشان در حیرت افکند
خدا و جبرئیل و مصطفی را
(اقبال لاهوری)



نمونه‌ای از ویرانه‌های شهر کابل

در یک کلمه، "کابل جان" دوداش برآمد، تاریخ به تکرار می گوید، زمانی "بریتانیای کبیر" در آرزوی سوختن شهر کابل بود، لیک نتوانسته بود. اما با تاسف شاگردانش (باید گفت صف جهاد و مجاهدان، از صف شاگردان انگلس جداست، از "زمین" تا "آسمان"، از "کره خاکی" تا "عرش خدا") توانست در لباس جهاد، آرزوهای استادشان (بریتانیای کبیر) را برآورده سازند. شهر کابل به شهر ارواح بدل شد. هر رهبرتنظیم و هر قومندان در بخش و یا گوشه، گوشه ی کابل و ولایات حکمرانی نموده فرمان رانندند، آنچه هستی دولت و مردم بود، غنیمت خویش شمردند و هر یک واحدها (تنظیم ها، احزاب وقومندان ها دخیل درقضایا) پای افراطیون تازه وارد منطقه و جهان را بخاطر تقویه صف نظامی خویش به شهرها، دهات و بخصوص شهر کابل کشانندند.

حرص و آز، انحصارطلبی، حذف مخالفین و تفوق طلبی بجای رسید که شورای هم آهنگی (ترکیب از جنبش ملی اسلامی به رهبری جنرال عبدالرشید "دوستم"، وحدت اسلامی به رهبری استادعلی "مزاری"، حزب اسلامی به رهبری گلب الدین "حکمتیار" و محاذ ملی به رهبری حضرت صبغت الله "مجددی") در دهه اول ماه جدی سال 1372 ش ایجاد گردید و با حکومت (نه دولت زیرا از قوه های مقتدینه و قضایه خبری نبود) استاد برهان الدین "ربانی" دولت جمهوری اسلامی (که از طریق شورای "اهل حل و عقد" رئیس جمهورخواندندش) و متحدین او از جمله: اتحاد اسلامی به رهبری استادعبدالرب رسول "سیاف" و حرکت اسلامی به رهبری آیت الله محمدآصف "محسینی" و با قومندانی سید محمد حسین

"انوری" بعد از قول و قرار و قسم در خانه خداوند و کعبه شریف، بجان هم افتیدند که به وسعت فاجعه، خرابی کابل، درد، رنج، معیوبیت، معلولیت و مهاجرتها افزوده شد و بسیار مردم بیگناه دیگر در شهرکابل به شهادت رسید. رژیم استبداد "ربانی" از حاکمیت دفاع کرد و در قدرت باقی ماند، مانند گذشته به حاکمیت خویش ادامه داد.



عبد الغنی "فکرت"

قابل یادآوری و مکث است اینکه: هم زمان با ایجاد "شورای هم آهنگی" و آغاز جنگ های طرفین در شهرکابل، فهرستی بیش از 120 تن از بدخشانیان، توسط طرفداران حاکمیت وقت، ترتیب گردید تا افراد شامل لیست، نخست گرفتار و بعداً به قتل برسند (قصه پنبه و نداغ...) از جمله شامل فهرست مذکور، عبدالغنی "فکرت" معلم، ادیب و در آنوقت هیچکاره سیاسی، به تاریخ 13/12 جدی 1372 ش شبهنگام از آغوش اعضای خانواده و از خانه پدری اش، اختطاف و در چند صد متری حویلی اش، بیرحمانه به شهادت رسید. این حادثه باعث، فرار تعدادی از اهالی شهر فیض آباد، به خارج ولایت گردید و همزمان وحشت را در محیط شهر فیض آباد بوجود آورد. نظریه هدایت از مرکز (کابل) از دوام گرفتاری و کشتار صرف نظر شد. جناب مولانا بلخ بامی صرف در باره دل آزاری می گوید نه در باره قتل و قتال کشتن و بستن:

قبول حق نشود، گر دلی بیازاری

هزار بار پیاده، طواف کعبه کنی

(مولانای بلخ باستان)

با شکست شورای هم آهنگی و برگشت احزاب تشکیل دهنده اعضای شورای مذکور به برخی از مواضع قبلی خویش در تداوم دام چیدنها، گروه بنام "طالبان" که در اوایل سال 1372 ش در "اسپین بولدک" ولایت کندهار منطقه مرزی پاکستان ظاهر شده بود، با رسیدن به چهارآسیاب - استادعلی "مزاری" را به تاریخ 20 حوت 1372 به اسارت درآوردند و در 22 همان ماه، بعد از شکنجه طاقت فرسا، بدون محاکمه به شهادت رساند.

هنوز هم هستند، انگشت شمار از عاملین و یا همکیشان مسببین رویداد های چند دهه اخیر بخصوص مربوط به حاکمیت های سالهای 1357 و 1358 ش و من شناخت کافی نسبت به ایشان دارم، آنها با تأسف تا هنوز هم به این باوراند که نباید از رویدادهای بد، درآورد و هولناک گذشته (زمان حاکمیت ایشان) چیزی گفت، یا چیزی بر زبان آورد و از افشای گورهای دسته جمعی، عدالت خواهی بازمانده گان قربانیان و هواخواهان آنها سخت گله دارند، اینقدر از دین و دنیا بی خبر اند، حتی به روابط متقابل طبیعی اجتماع بسنده نکرده در این شرایط، دراین اوضاع و احوال و در قرن 21، عصر تکنیک و تکنالوژی، از همچو من و ما، زیر پای خویش، فرش قرمز می طلبند. چونکه برتری جو، افزون خواه و خدای نخواستہ ناقص العقل اند. در باره چنین بیخبران "خیام" اینگونه می فرماید:

بدخواه کسان هیچگاه بمقصد نرسد یک بد نکند بخودش صد نرسد

من نیک تو خواهم تو خواهی بد من تو نیک نبینی و بمن بد نرسد

(خیام نیشاپوری)



نمونه‌های از گورهای دستجمعی هم وطنان

جای تعجب اینجاست که دیروز کسانی را به جرم ملی گرای کشتند چونکه خود را "انترناسیونالست" می شمردند و دیگران را "انٹی سونیست" قلمداد کرده بودند. با تاسف حال در سطح قریه و دهه سقوط کرده اند، خود را "دیموکرات تر" از دیموکراتهای اروپا می پندارند. بدون اینکه به اشتباه هات و کجروی های دیروز و امروز خویش توجه داشته باشند. (حضرت "ناصرخسرو" گفته بود روح انسان مسخ گردد، هیولای بیش نیست) به نظر من چنین اشخاص آنطوری که دیروز از "سوسیالیزم" برداشت درستی نداشتند (آنطوری که از 17 ملیون نفوس کشور به سه ملیون تن آن احساس نیاز می کردند و متباقی را باید سر می بریدند، خوش بختانه مجال آنرا نیافتند) و امروز هم با تاسف از "دموکراسی" برداشت ناقص و نادرستی دارند. اگرچنین نیست می شود، آن هم کیشان خود را، که به اشتباهات گذشته ی خود پی برده و بر آن اعتراف دارند، آنها را به جرم وقعت گوی و بیان واقعتنگری در انزوای گروهی (باند) خویش قرار داد؟ درحالی که پی بردن به اشتباه کار عالمانه و اعتراف به آن عمل صادقانه می طلبد.

سهل باشد گل به جیب دوستداران ریختن از ره دشمن به مژگان خار باید گرفت

(ثابت)

من خانواده ی را می شناسم مربوطست به یکی از کسانی که روشن، آفتابی و بی پرده مانند بسا از همزمانش در بگیر و ببند و کشتن، نام و نشانی بلند و بالای دارد، اعضای خانواده موصوف همه جا، با حیای انسانی و وجدان بیدار می گویند، با وجود که جرم امر شخصیت و به کسی دیگر سرایت نمی کند، ما شرمند ایم که وابسته و یا وابستگان ما، در تکالیف و رنج مردم سرزمین خویش غیر عاقلانی عمل کردند و از این بابت معذرت می خواهند و باز هم احساس شرمندگی دارند. اما افسوس باز، کسانی را می شناسم که به خانم عزیز و فرزندان دلیند و بیگناه خویش از مردانگی؟! از شکنجه دادن، از قتل و کشتن مخالفان خود شبها و روزها سخن می رانند و اضافه می کنند وای، وای این و آن از گیر ما نجات یافت. بیانیید، دید که با این چنین دموکراتها (پیوند سوسیالیزم سه ملیون تن نفوس با دموکرات عصر کنونی) استاد خلیل الله "خلیلی" چه می گوید :

کشدند بشر را که سیاست این است

کردند جهان تبه که حکمت این است

زادند چه فتنه ها، که مهارت این است

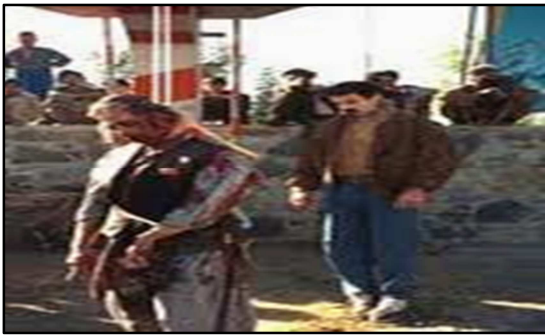
در کسوت خیر خواهی نوع بشر

(استاد خلیل الله "خلیلی")

من از خود و دیگرانی که قبلاً سیاست کرده اند و یا هنوز هم علاقه به سیاست دارند، آرزو دارم و می طلبم تا به ارزیابی عملکردهای گذشته و حال خویش اندکی بپردازیم و به کمبودها، اشتباهات و احتمالاً خطاهای که کرده باشیم، اعتراف نمایم چون گفته اند: گذشته چراغ و رهنمای آینده است. در این باره بزرگ مردی از دنیای رازها و رمزها، "ذکریای رازی" می گوید: "آنانیکه از تجربه های خود می آموزند، خردمندان اند، آنانیکه از تجربه دیگران می آموزند، سعادت‌مندان اند، آنانیکه نه از تجربه خود و نه از تجربه دیگران می آموزند، ابلهان اند،" چه بهتر اگر آنانیکه در گرفتاری، شکنجه، کشتار و خراب کاری میهن عزیز با هم کیشان و همصفا خود شریک نبودند و احیاناً نیستند، جرات کنند و "همت" بخرچ دهند، دست به معرفی و افشاء مسیبین و مرتکبیین حادثات هولناک سالهای گذشته بپردازند، تا از یکسو باعث برائت خویش و از سوی دیگر سبب جلب رضایت خداوند (ج) و دلجویی بازمانده گان قربانیان شده، وجدان خود را راحت ساخته باشند. همچنان آنانیکه احیاناً عمل خود را ثواب "دینیوی" و یا "اخروی" شمرده، دست به اعمالی زده باشند و ناجایز بودن اش تاحال برایشان ثابت گردیده باشد، بایست به کارکردهای خود اعتراف کنند تا از یکطرف زمینه های برای اعتراف کردنها بوجود آید و از جانبی باعث دلجویی بازمانده گان قربانیان شده و شرایط عفو و بخشش فراهم گردد. در حالیکه همه میدانند، کجا در گرفتاری، شکنجه تا اعدام قربانیان سهم داشتند. بازمانده گان، وابستگان قربانیان و مردم هر محل، از عاملین و مسیبین محل خویش، شناخت درست داشته و از هویت عاملین حوادث آلماناک، خوب آگاه اند.

در تداوم جنگها به پیشنهاد انگلستان تأیید و مدیریت ایالات متحده امریکا با تمویل مالی عربستان سعودی و به سازماندهی، سوق اداره استخبارات و به کمک فوج پاکستان تشکلی بنام طالبان در اوایل سال 1993 م در سرزمین پاکستان ایجاد گردید و اولین حرکت علنی خود را در همان سال در منطقه بنام "سپین بولدک" ولایت کندهار به نمایش گذاشت چندی بعد وارد شهرکندهار گردید. رئیس حکومت کابل، استاد برهان الدین "ربانی" آنها را "کبوتر صلح" خواند و به قوماندان قدرتمند جمعیت اسلامی (ملا محمد نقیب الله "آخوند") در شهرکندهار هدایت داد، تا تحت امر طالبان عمل کند و کمک مالی را از طریق مسئولین در وزارت دفاع، برای طالبان فراهم گردانید، گذشته از آن طیارات رژیم با بمبارمانهای هوایی، راه رسیدن طالبان را به چهار آسیاب، مساعد ساخت (به این فکر که، تا حریفان خود چون "حزب اسلامی" و "وحدت اسلامی" را توسط طالبان از سر راه برداشته باشد) دیده شد که حزب اسلامی، همین تکتیک خوب و یا نا خوب را در پیش گرفت یعنی راه را به "طالبان" بازگذاشت و طالبان با سرعت به دروازه های شهرکابل رسید. گفتند: که به غیر از چاه آب، بدیگران چاه مکن، که بخدا، "چاه کن، خود، در زیر چاهست".

از اینکه مردم از حاکمیتها و جنگهای تنظیمی سخت زیان دیده و از آنها شدیداً ناخوش بودند، طالبان توانست با بکارگیری شعار مبارزه علیه "شر و فساد" در همکاری نیروهای تندرو اسلامی منطقه ی، بین المللی و با کمک لوژستیکی فوج و رهنمایهای استخبارات پاکستان، بسیاری از نیروهای تنظیم های مختلف را در خود ادغام و یا از سر راه بردارد، تا اینکه بدون جنگ و مقاومت، با عقب نشینی نیروهای دولتی و احمدشاه "مسعود" به تاریخ 5 میزان 1375 ش، شهرکابل را به تصرف خود درآورد، این روز (5 میزان 1375 ش) اضافه شد به روزهای 7 و 8 ثور روزهای رنج آور سرزمین ما.



جسدهای داکترنجیب الله و شاهپور که توسط طالبان به دار آویخته شد

طالبان همزمان با دخول به شهر کابل داکترنجیب الله و برادرش (شاهپور احمدزی) که به تاریخ 27 حمل 1371 ش بعد از استعفا از پستهای حزبی و دولتی همزمان با شکست طرح نماینده سرمنشی ملل متحد، جهت انتقال موصوف به کشور هندوستان، دربخشی از نماینده گی سازمان ملل متحد "اسکاپ" در کابل پناهنده شده بودند (درحاکمیتهای حضرت صبغت الله "مجددی" و استاد برهان الدین "ربانی" به آنها کسی کاری نداشت و آسیبی ندیده بودند) از دفتر مذکور گرفتار و بدون محاکمه، بیرحمانه آنها را به قتل رسانده و جسدهای ایشان را در چهارراهی آریانا برای دو روز بدار آویخت. دولتهای پاکستان، امارات متحده عرب و عربستان حاکمیت طالبان را برسمیت شناخت.

طالبان در جنگهای شمالغرب، شمال، ولایت های بامیان، تخار، پروان و ... خساراتی جانی و مالی فراوانی را بر مناطق مختلف کشور و بر مردمان آنها تحمیل نمود و به کشتار دسته جمعی مردم مناطق مختلف و زمین سوخته پرداخت. به همین ترتیب همه شاهد آن بودیم که طالبان در شهر مزار شریف برای 72 ساعت به روی هر جنبنده آتش کشود و نماینده گان قنسلگری دولت ایران در شهر مزار شریف را به قتل رساند. بازار "خواجه غار" ولایت تخار را به آتش کشید، "یکاولنگ" ولایت بامیان را ویران و بی شمار کشته به جای گذاشت، زیاد مردم پروان را بکشت، درختان آن منطقه

را قطع و کاریزهای آن محل را مسدود (کور) ساخت و تعدادی از مردان را اسیر با خود برد. زنان و دختران از خواندن، نوشتن و وظیفه بازماند، موسیقی ممنوع اعلان گردید. تصویر برداری جرم شناخته شد و پیکره های بودا را در بامیان با فیرتوپ و انفجار در دو روز نابود کرد. در یک کلمه ساحه تسلط نزدیک به 90 درصدی اش را به امنیت قبرستانی (گورستانی) مبدل گردانید.

استاد خلیل الله "خلیلی" درباره پیکره های بی مانند ولایت بامیان قبل از فروریزی آنها چنین بیان داشته بود:

آن ماه سخن ز بامیان می گوید
اسرار گذشته جهان می گوید
دل قصه عشق او ز چشمش پنهان
از موی شنیده بامیان می گوید

(استاد خلیل الله "خلیلی")



بخشی از عمل کردهای "طالبان"

در چنین شرایط نیروهای حکومت استاد برهان الدین "ربانی" با از دست دادن تقریباً 90% خاک کشور در 10% ساحه نفوذ خویش در همکاری با دولتهای فدراتیف روسیه، ایران، هندوستان و... به مقاومت ادامه داد و ریاست جمهوری گاهی در داخل و زمانی در خارج به مهاجرت پرداخت و حالتی حاکمیت سرگردان را اختیار کرد.

تحلیلگران عقیده دارند که جنگهای تنظیمی و حرص آز، آنها برای حفظ و انحصار قدرت، تفوق طلبی ها و رسیدن به حاکمیت در پیوند با شبکه های حمایتی بیرونی هر یک توأم با نا رضایتی مردم، سبب شد که "طالبان" در آغاز بدون عکس العمل جدی، به بخش اعظم کشور دست یابد. که نقش تبلیغاتی هواخواهان "محمد ظاهرشاه" خموشی موصوف در این باره (به مفهوم بلی) و هیاهوی برخی از تحصیل کرده گان در غرب که خود یا "افکار طالبی" داشتند و یا بیخبر از "عقب قضایا و رویدادها" بی تاثیر نبود.

اگر از مسئولین حکومتها و رهبران جنگهای دهه ای 1370 ش، ما قبل و مابعد آنها پرسیده شود چرا نا توانی ؟ چرا جنگ ؟ چرا چور و چپاول ؟ و چراهای دیگر؟ با تاسف هریک، در یک جمله کوتاه و ساده میگویند: "خارجی ها ما را به هم انداختند و نگذاشتند که سازنده گی کنیم" اینکه از خارجی ها سلاح و ثروت گرفتن را ثواب دانستیم، مشوره گیری از آنها را هنر تلقی کردیم، وابستگی به آنها را افتخار شمردیم، زمینه های لشکرکشی قدرتهای جهانی و منطقه ی را به کشور مساعد ساختیم، هم چنان پای تندروان و حضرات چون "بن لادن" را به سرزمین خود یکجا با شبکه های بیرونی کشاندیم و از حمایه مادی و معنوی آنها برخوردار شدیم و در غیاب مردم پولهای هنگفت چون: "ربل" روسی، "دالر" امریکای، "کلدار" پاکستانی، "ریال" ایرانی، "دینار" عربی و غیره شمارش، بسیار است ستاندیم و از مجموع امکانات بدست آمده از خارجیها، علیه یکدیگر و مردم خود، آنها را به کار بستیم، سرزمین خود را به خون و آتش کشیدیم و باز می گویم که خارجیها ما را نگذاشتند، تا "جامعه سه ملیونی نوین سوسیالیستی" اعمار کنیم و یا درسایه "شریعت" که خود از

آن واقف اند (نه آنچه خداوند(ج) گفته ونه آنچنانکه حضرت محمد(ص) عمل کرده) سازنده گی "شرعی" نمایم. مردمان ما از برای صفای دل و صداقت خویش، هر باری برای رفع تشنگی پی آب رفتند، سراب خالی را بدستشان دادند و بدین لحاظ از شاعری تقضاکردند، این حرفهای دلشان را در قالب شعر بیان کند:

ما ز غفلت رهزنان را کاروان پنداشتیم موج ریگ خشک را آب روان پنداشتیم
بس که چون منصور برما زندگانی تلخ شد دار خون آشام را دارالامان پنداشتیم

بیانید خدای بزرگ را حاضر دیده به چشم مردم خاک نزنیم، ببینید مشاور، امکانات مادی - تسلیحاتی همه و همه از خارج، حتی در گرفتن سهم بیشتر از خارجیها مسابقات راه انداختیم، صحنه های مصنوعی و فلم های جعلی ترتیب داده و آماده کردیم، تا سهم بیشتر بدست آورده باشیم. در چنین حال و احوال، چگونه میتواند عمل کردهای ما منفعت بیگانه ها را در پی نداشته باشد و از آنها گلمندی داشته باشیم که نگذاشتند به کشور و مردم خود سازنده گی کنیم.

دیدیم اردوی مارا منحل ساختند، آنچه به قوایی هوای و زمینی تعلق داشت به "حراج" گذاشتند شهرکابل را ویران، پارچه های تانک، طیاره تا سیخ گول مستعمل، ریشه های درختان و نباتات، استخوان کهنه مرده های انسان را ارزان فروختند و خریداران این متاع کم نبود، حتا بازار گرمی داشتند. برخی از زنان و دختران (شاید از جمله بازمانده گان قربانیان بیش از سه دهه جنگهای اخیر هم شامل باشند) به قاچاق برده شدند، تا محفل بزم و خوشگزرانی شیخهای عرب، جزاب و رنگین گردد. از این طریق بازمانده گان خلیفه عباسی (که ابومسلم به حاکمیت اش رسانده بود و نامردانه او را سر برید، یارانش را سرکوب کرد و بر سرزمین اش پی هم تاختند و تا هنوز هم می تازند) حس حقارت خویشرا در برابر فرزندان توتی (افغانستان) از سرزمین ابو مسلم ها (عجم) هم پرده پوشی کرده و هم ترقانده باشند. ببینید عجیب دنیای داریم، خود چنان کردیم و چنین می کنیم و باز می گویم دیگران ما را نگذاشتند تا سازنده گی کنیم. می بایست از سر بریده ی ابومسلم "عیاری" از خراسان درس می آموختیم. شاعری از این بابت، پیهم ندا سر داده و فغان داشت:

"هرکه ناموخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار".

(ابوعبدالله "رودکی")

همه شاهد بودیم چگونه، نبرد شدید میان طالبان، حامیان منطقه ای و بین المللی اش با امکانات برتر، برای راندن نیروهای مخالف (جبهه متحد) از ساحه بیشتر از ده فیصد خاک کشورکه در اختیار آنها بود تقلا می کرد. همچنان جبهه مذکور با یاری و همکاری حامیان منطقه ای و بین المللی اش بخاطر دفاع از منطقه ساحه نفوذ و گسترش ساحه حاکمیت خویش، پنجه نرم می کرد. در این مقطع زمانی، پروگرام و پلانی خارج از مرزها در همکاری حلقاتی در داخل کشور بخاطر ترور فرمانده احمدشاه "مسعود" تدوین و آماده گردید و به تاریخ 18 سنبله 1380 ش در منطقه "خواجه بها الدین" مربوط ولایت تخار توسط دوتن از تروریست های سرزمین عرب عملی گردید و موصوف جان باخت. این حادثه ضربه محکمی بود بر پیکر نیروهای مخالف طالب. آیا این حادثه ارتباطی با قضیه ی دو قلوهای تجارتی جهان در امریکا (تاریخ 11 سبتمبر 2001 م) پیوندی دارد یا خیر؟ نظراتی متفاوت ارایه شده است، هوشمندان دریافته اند که حرفها از چه قرار است.

با گذشت دو روز از واقعه "خواجه بهاالدین"، بتاریخ 20 سنبله 1380 ش طیاراتی چند، عملیاتی پیچیده ای را در خاک ایالات متحده امریکا انجام دادند، از جمله به دوقلوهای تجارت جهانی در واشنگتن برخورد نمودند، هر دو بخاک یکسان گردید. صرف نظر از اصل جریان و ماهیت موضوع، حادثه مذکور یک فاجعه بشری بود و شدیداً قابل نکوهش و بخشی از جهان در شوک رفت. همزمان با فرو ریختن برجهای آسمان خراش در امریکا، رئیس جمهور "جورج دبلیو بوش" کوچک، پیام فرستاد تا طالبان ("ملا محمد عمر" و رهبران طالبان)، "اسامه بن لادن" را تحویل امریکا دهد، این خواست

امریکا عملی نگردید. در نتیجه بتاريخ 7 اکتبر 2001 م فعالیتهای استخباراتی ایالات متحده امریکا (با پیاده شدن چند گروه از کارمندان آبدیده اش، بنام "کلاه سبزها" در افغانستان) و همچنان پرواز بم افکن های "اف - 18 هوزنت"، "دیزی کاز"، "ای سی - 130" و "بی - 52" جهت درهم کوبیدن قوتهای رژیم طالبان از هوا، هم آهنگ عمل نمودند، همکاری جبهه متحد، منحيث نیروهای زمینی و تقرب آنها به شهرهای مختلف بخصوص کندز و کابل در سایه حمایه جنگنده های ایالات متحده امریکا، بخشی از نیروهای رزمی طالبان و همکاران منطقه ای و بین المللی آنها اسیر و متباقی به شمول رهبری آن، مواضع خود را تحت فشار ترک نمود و با عقب نشینی تا "توره بوره" بعداً درسرزمین امن، کشورپاکستان (به جای پدری و مادری خویش) منحيث عقبگاه جاه خوش کردند. تا با استفاده از فرصتهای بعدی، دست به آرایش نیروهای خویش زنند.

با سپری شدن نزدیک به یک ماه از عملیات هوای و زمینی، نیروهای "جبهه متحد" داخل شهرکابل شده و حاکمیت سرگردان استاد "ربانی" به قصر ریاست جمهوری به کابل برگشت. کنفرانس "بن اول" به تاریخ 13 دسامبر 2001 م، ظاهراً به میزبانی سازمان ملل متحد دایرگردید. اعضای اشتراک کننده کنفرانس ازاین قراربود: خانم افضلی، سید حبیبین "انوری"، هدایت امین "ارسلا"، سید حامد "گیلانی"، رحمت الله موسی "غازی"، انجینر عبدالحکیم، همایون "جریر"، عباس "کریمی"، سید مصطفی "کاظمی"، عزیزالله "لودین"، احمدولی "مسعود، حفیظ الله آصف "محسینی"، پروفیسور محمداسحاق "نادری"، محمد ناطقی، محمدیونس "قانونی"، داکترمحمدجلیل "شمس"، پروفیسور عبدالستار "سیرت"، همایون "تندر"، خانم سیما "ولی"، جنرال عبدالرحیم "وردک"، عزیزالله "واصفی"، پاچاخان "زدران"...شاهدان و مشاورین چهل وچهارتن بشمول نماینده سرمنشی ملل متحد لخصر "ابراهمی"...

هئیت نماینده گی حکومت کابل، به رهبری محمد یونس "قانونی" در "اجلاس بن" خلاف میل و تصمیم رئیس جمهور درکابل، عمل کرد که با واکنش جدی، اما موقت استاد "ربانی" (رئیس جمهور) مواجه گردید.

ادامه دارد